

«مام وطن» در دیوان ادیب‌الممالک فراهانی

دکتر مریم السادات اسعدی*

راضیه حبیبی**

چکیده

شعر عصر مشروطه خصلتی اجتماعی و سیاسی دارد و بازتاب اوضاع سیاسی زمانه و معضلات و مشکلات جامعه در آن کاملاً نمایان است. یکی از دغدغه‌های روشن‌فکران و شاعران این عصر، وضع آشفته وطن به سبب بی‌کفایتی سردمداران حکومت، ظلم و استبداد آن‌ها و تعدی و تجاوز بیگانگان است. ادیب‌الممالک فراهانی از شاعران مشروطه با اندیشه‌های میهن‌پرستانه، در سرودن شعر با مضامین سیاسی و اجتماعی، از پیشگامان به‌شمار می‌آید که با سروده‌های وطن‌دوستانه و انتقادی خود در بیداری مردم عصر خویش نقش به‌سزایی داشته‌است. در این نوشتار، پس از ذکر مقدماتی پیرامون زندگی و شعر ادیب، به اوضاع سیاسی روزگار او و فعالیت‌های روشن‌فکران آن دوره، از جمله ادیب اشاره می‌شود، آن‌گاه اشعار وطنی این شاعر بررسی و تحلیل می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ادیب‌الممالک فراهانی، شعر مشروطه، وطن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

** دانشجوی کارشناسی ارشد

- زندگی ادیب

محمدصادق حسینی فراهانی، متخلص به «امیری» و ملقب به «ادیب‌الممالک»، فرزند حاج میرزا حسین، نواده میرزامعصوم، متخلص به «محیط» بود. او در ۱۴ محرم ۲۷۷ ق. در قریه‌ای از توابع سلطان‌آباد (اراک کنونی) متولد شد. در سال ۱۲۹۱ ق. محمدصادق ۱۵ ساله بود که پدرش را ازدست داد. شرایط سخت زندگی او را برآن داشت که پیاده راهی تهران شود. در آن‌جا نیز مدتی زندگی خود را با سختی گذراند.^۱ در تهران پس از گذراندن مدارج معمول زبان، ادبیات ایران و عرب را از استادان آن زمان آموخت. در سال ۱۲۹۴ ق. اولین آشنایی و دیدارش با امیرنظام گروسی شکل گرفت.^۲

وی که ابتدا «پروانه» تخلص می‌کرد، پس از آشنایی با حسنعلی‌خان، امیرنظام گروسی، که در آن زمان وزیر فواید عامه بود، تخلص خود را از «پروانه» به «امیری» تغییر داد. این تغییر تخلص در سال ۱۳۰۷ ق. به فرمان ناصرالدین‌شاه انجام شد و ادیب در تبریز به دست امیرنظام گروسی به پوشیدن تشریف و خلعت نایل شد و در سال ۱۳۱۴ ق. بود که ازسوی مظفرالدین‌شاه قاجار لقب «ادیب‌الممالک» گرفت.^۳ ادیب‌الممالک در سال ۱۳۱۶ ق.، نائب رئیس مدرسه نوینیا لقمانیه شد،^۴ و مسئولیت آن را برعهده گرفت. از آن زمان معمّم شده به منبر رفت و به موعظه و ارشاد مردم مشغول گشت.^۵

او در سال ۱۳۱۸ ق.، از تبریز به قفقاز و از آنجا راهی خوارزم شد و مدتی نزد محمدخان خیوه به‌سر برد. پس از آن چندی به مشهد رفت و تا سال ۱۳۲۰ ق. در آن‌جا اقامت گزید، سپس به تهران بازگشت و تا پایان عمر در آن‌جا بود.^۶

- دانش‌های ادیب

ادیب‌الممالک اطلاعات آکادمیک و دانشگاهی نداشت، اما علاوه بر ادبیات فارسی و عربی در لغت‌شناسی، تاریخ و قصص، موسیقی و نجوم و رمل و جز این‌ها

دست داشت و با زبان‌های فرانسه، روسی، انگلیسی، عربی، کلدانی، ترکی و پهلوی آشنا بود.^۷

– دیوان ادیب

دیوان اشعار ادیب‌الممالک مشتمل بر ۲۲ هزار بیت است، که در سال ۱۳۱۲ش. به همت وحید دستگردی در تهران به چاپ رسیده است. دیوان او گنجینه‌ای است از قالب‌های متنوع تا آن‌جا که می‌توان گفت: «او نخستین شاعری است که در ترکیب انواع محکم شعر در فرم‌های سنتی و زبان کهن تجربه ماهرانه دارد؛^۸ وی در اغلب قالب‌های کلاسیک شعر فارسی به‌جز مستزاد، دوبیتی و دوبیتی پیوسته اشعاری از خود به جای گذاشته است. هرچند ادیب در تمام قالب‌های شعری که در آن‌ها طبع آزمایی کرده توانسته از عهد آن‌ها به‌خوبی برآید، با این حال در چهار قالب مسمط، مثنوی و به‌خصوص چکامه و قطعه توفیق بیشتری دارد.^۹

– شعر ادیب

ادیب همچون اسلافش، شعر و شاعری را با مدح بزرگان آغاز کرد و به‌قصد دریافت صلّه و پاداش و تأمین وسایل زندگی، قصاید و مدایح تملق‌آمیز و بلندی در وصف امرا و سردمداران روزگار خود سرود؛ اما اشعار او به‌جز آن‌ها که در مدح و هجو معاصرانش سروده شده، بیشتر نماینده زندگی اجتماعی و مبارزات سیاسی اوست.^{۱۰} شعر ادیب در دوره مشروطه از حیث مضمون و قالب متحول شد. او قصیده و قطعه را مانند قبل می‌سرود، اما در این دوره به قالب‌های مثنوی، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند و مسمط بیشتر می‌پرداخت. او در وطنیات، سیاسیات، اجتماعیات و آوردن تمثیلات و حکایاتی که بر نظریه‌های انتقادی و اصلاحی بنا شده‌باشد، از نخستین گویندگان است و می‌توان او را «از پیشگامان سرودگویی با مضامین سیاسی و اجتماعی دانست.»^{۱۱} همچنین پرداختن به مضامین سیاسی و اندیشه‌های میهن‌پرستانه و نیز طرح بی‌عدالتی‌های اجتماعی از دیگر ویژگی‌های شعری اوست. شعرهای وطن‌دوستانه و انتقادی ادیب در آن روزها مردم را بیدار و



بیدارتر می‌کرد و از این رو اشعارش طرفداران مردمی زیادی داشت. آشنایی او با ادب اروپایی باعث ورود بعضی افکار و مضامین و قصص و گاه کلمات فرنگی در اشعارش شده بود و برخی اطلاعات او از ادب و لغت و تاریخ عربی و اسلامی، واژگان نادری را به شعرش وارد کرده بود.^{۱۲} او با همین زبان به انتشار افکار تازه و انتقادهای شدید از جامعه می‌پرداخت و مردم را به بیداری فرامی‌خواند. یوسفی می‌نویسد:

«او شعر و قریحه خود را در بیان و توصیف پریشانی‌های مردم و دعوت به چاره‌اندیشی و تلاش برای بهبود جامعه به‌کار می‌گیرد. (در این زمینه) او حتی شیوه دیرین شاعران را نمی‌پسندد و راهی نو به آنان نشان می‌دهد. به‌جای مدیحه‌سرایی و مضامین دیرین او به مدیح وطن و عشق می‌پردازد.»^{۱۳}

ادیب طرف‌دار تمدن و فرهنگ جدید و اصطلاحات متناسب با روزگار است و آن را در شعرش با تأکید بیان می‌کند، اما بُعد کلاسیک و ادیبانه اشعارش انعطاف و زودفهمی را از آن گرفته است.^{۱۴} در مجموع ادیب را در زمینه شعر و شاعری سنت‌گرا در فرم و نوگرا در محتوا دانسته و او را در کنار شعرایی چون وحید دستگردی، ایرج میرزا، ملک‌الشعرا بهار و دهخدا قرار داده‌اند.^{۱۵}

در آن زمان تغییر و تصرف در قواعد و اصول کهنه ادبی کار آسانی نبود. ادبایی مانند ادیب‌الممالک فراهانی، بدیع‌الزمان فروزانفر و وحید دستگردی به‌طور جدّ از ادبیات قدیم پاسداری می‌کردند و هرگز حاضر نبودند در اصول و قواعد کهن پا بیرون نهند و منتهای گذشت آن‌ها در این زمینه، آن بود که مثلاً با برداشتن اختلاف دال و ذال که دیگر در این زمان مفهومی نداشت موافقت کنند.^{۱۶} این شاعران سنت‌گرا اگرچه خود در مقام عمل گرفتار سنت‌گرایی بودند، در مقام نظر، به ایجاد تحول در شعر اعتقاد داشتند،^{۱۷} به‌خصوص ادیب که به شاعران سنت‌گرا می‌تازد و می‌گوید:

تا کی ای شاعر سخن پرداز
دفتری پر کنی ز موهومات
ذم ممدوح گر کنی ز غرض
غصه قیس و قصه لیلی
کهنه شد این فسانه‌ها یک‌سو

می‌کنی وصف دل‌بران طراز
که منم شاعر سخن‌پرداز
مدح مذموم گر کنی از آز
حرف محمود و سرگذشت ایاز
کن حدیث نوی زسر آغاز

(ادیب: ۱۳۸۴: ۲۸۶-۲۸۵)

از زمان ادیب‌الممالک به بعد، غالباً شعرا و روشن‌فکران جامعه از طبقه محروم و متوسط حمایت می‌کردند و خواسته و دردهای آنان را در اشعارشان منعکس می‌ساختند. ادیب از همه شعرا می‌خواست تا با توجه به تغییراتی که در فرهنگ و تمدن ایران به وجود آمده، تعبیرات و مضامین شعری نیز تحول پیدا کند و صرفاً شعرشان مدح و مدیحه‌پردازی از سردمداران نباشد. همچنین اندیشه‌های نو در شعرشان ظهور کند و با نوجویی به مسائل سیاسی و اجتماعی روز توجه کرده، آن را اساس شعرسرایی خود قرار دهند، که البته ادیب، خود در این زمینه از پیشگامان به‌شمار می‌رود.^{۱۸}

- وفات ادیب

این شاعر روزنامه‌نگار و اهل سیاست در سال ۱۳۳۵ق.، زمانی که مأمور عدلیه یزد بود، در این شهر به سکنه ناقص دچار شد و سرانجام در سال ۱۳۳۶ق. در ۵۸ سالگی در تهران درگذشت و در امامزاده عبدالعظیم حسنی، شهر ری در حجره میرزا ابوالحسن‌خان، قائم‌مقام، به خاک سپرده شد.^{۱۹}

اوضاع سیاسی دوره ادیب

دورانی که پادشاهان قاجار بر ایران سلطنت می‌کردند، دوران رکود، عقب‌ماندگی و ازبین رفتن وحدت ملی بود. پادشاهان قاجاریه دچار ضعف و غفلت و غرق در شهوات، هوس‌رانی‌ها، خرافات و انحرافات بودند. بیگانگان قوی و فرصت‌طلب



هم از این خصوصیات شاهان قاجار سود بردند و سرزمین‌های بزرگی از ایران را تجزیه کرده، حکومت‌هایی دست‌نشانده را در آن‌جا ایجاد کردند. همین غرق در خود و دنیای خود بودن و بی‌توجهی به کشور و مردم بدبخت آن دوران، ایران را در گرداب ناامنی و رکود فروبرد. شاهان قاجار با گرفتن قرض‌های کلان از بیگانگان که درمقابل به آنان امتیازهای گوناگون دادند، کشور را هرچه بیشتر به‌دست آنان سپردند و بیگانگان هم بر سرنوشت ملت ایران تسلط یافتند و تقریباً تمام امر را به‌دست گرفتند.^{۲۰}

در دوران قاجار از عدالت و تساوی حقوق خبری نبود. آزادی و آزادگی رسماً ازبین رفته‌بود. مردم در یک ترس و ارعاب دائمی به‌سر می‌بردند. به‌هیچ‌وجه به حقوق توده‌های مردم توجه نمی‌شد و تضاد طبقاتی غوغا می‌کرد. هیچ‌کس جرئت نداشت حرف حقی برزبان آورد و هرکس هرچه می‌گفت برای خوشایند شاه و اطرافیانش بود. اگر کسی این جرئت را می‌یافت که واکنش و اعتراضی نشان دهد، درمقابل هم خشونت و سخت‌گیری نسبت به او بیشتر، و اعتراضش در نطفه خفه می‌شد.

بنابراین به‌طور خلاصه می‌توان گفت چنین اوضاع آشفته‌ای در آن زمان حاصل دو عامل داخلی و خارجی بود. در حوزه داخلی، روزنامه کاوه اوضاع سیاسی آن سال‌ها را به‌نحو بارزی بیان می‌کند:

«سلطنت منحوس ناصرالدین‌شاه یک ترتیب تنبلی و غفلت مخصوصی را در ایران ترویج کرد که همه مردم از خارجه صرف‌نظر کرده و بی‌اطلاع شوند. نه از ترقیات دنیا باخبر شوند، نه از تدارکات و خیالات دشمنان مملکت اطلاع یابند...، هرکس در فکر دخل نامشروع، راه انداختن یک دستگاه نمونه کوچک‌تری از بیونات سلطنتی برای خود بود ... چیزی که ابداً محل‌اعتنا نبود، ترقیات و آبادی مملکت، و کمتر از آن حفظ ملک و تدارک قوت و استعداد بود.»^{۲۱}

در حوزه عوامل خارجی، از آن‌چه سبب آشفستگی اوضاع داخلی شده بود، می‌توان به حضور مستشاران بلژیکی در سال ۱۳۱۶ق. در رأس گمرکات کشور اشاره کرد.

همچنین سال بعدازآن ایران از روس استقراض کرد و در قبال ۲۲ میلیون و نیم منات قرض گرفته از آن کشور، گمرکات شمال ایران را به مدت ۷۵ سال به روس واگذار کرد. علاوه بر آن، در سال ۱۳۱۹ق. امتیاز نفت جنوب به کمپانی دارسی داده شد و در همین سال استقراضی دیگر از روس صورت گرفت،^{۲۲} که همه این عوامل موجب شد وضعیت سیاسی ایران و به دنبال آن وضعیت معیشتی، اجتماعی و رفاهی ایران و ایرانیان هر روز آشفته و آشفته تر شود.

فعالیت‌های ادیب و روشن‌فکران عصر مشروطه

روشن‌فکر در عصر مشروطه با استبداد داخلی و عقب‌ماندگی سیاسی و اجتماعی جامعه خود دست‌به‌گریبان است و تنها راه نجاتی که پیش‌روی خود می‌بیند تمدن غربی است، که این تمدن شامل حکومت ملی و به دست گرفتن سرنوشت کشور توسط مردم، قانون، مجلس ملی، آزادی بیان و به دست آوردن علم و دانش است. برای مبارزه با استبداد داخلی بیشتر به داده‌های فرهنگ سیاسی غرب متوسل می‌شود که همان قانون، آزادی بیان، مجلس ملی و ... است. یکی دیگر از کارهای مهم و سرنوشت‌ساز روشن‌فکر آن دوره، مبارزه با دخالت بیگانگان در سرنوشت کشور و آگاهی‌دادن به مردم برای مقابله با استعمارگران است. روشن‌فکران دوره مشروطه برای مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی بیشتر به سراغ ناسیونالیسم ایرانی می‌روند. آن‌ها از یک سو اندیشه ناسیونالیسم ایرانی را تدوین کردند و از سوی تاریخ ایران را دوباره روایت کردند؛ به عناصر ناسیونالیستی تاریخ جلوه بیشتری دادند، تا آن‌جا که توانستند اغراق کردند، افتخارات گذشته را بزرگ و بزرگ‌تر کردند تا با این کارها توانسته باشند ملت را علیه دخالت بیگانه بشورانند.^{۲۳}

آن‌ها برای برانگیختن احساسات مردم و عواطف ضد استعماری، روی عواطف ملی و مذهبی مردم دست گذاشتند و با نوشتن روزنامه‌ها، مقاله‌ها، شب‌نامه‌ها، سرودن اشعار ناسیونالیستی و سخنرانی‌ها در پی این بودند که به ملت ایران بفهمانند ما در روزگاران گذشته، ملتی با اقتدار و افتخار و صاحب نفوذ بوده‌ایم و هرگز



چنین ملتی، تسلیم بیگانگان و استعمارگران نمی‌شود و سرنوشت کشورش را خودش به‌دست می‌گیرد.

کوتاه‌سخن این‌که روشن‌فکر عصر مشروطه با مشکلات زیادی دست‌وپنجه نرم می‌کرد. او از یک سو، نوگرا و متجدد بود و از سوی دیگر در مبارزه با دخالت بیگانگان سنت‌گرا قلمداد می‌شد و مجبور بود افتخارات کهن ایرانیان را از لابه‌لای تاریخ بیرون آورد و آن‌ها را با اغراق و مجامله درپیش چشم ملت ایران قرار دهد و عواطف ناسیونالیستی و ملی‌گرایی او را تحریک کند که این دو باهم و با واقعیت‌های جامعه آن روز هم‌خوانی نداشت. در این شرایط و در گذار این اغراق‌های تاریخی بود که حقیقت ضربه می‌خورد و کج‌فهمی و بدفهمی جای روشن‌بینی را می‌گرفت و سرانجام به نفاق و دورویی سیاسی منجر می‌شد.^{۲۴}

چنان‌چه گفته شد، در این اوضاع شاعری چون ادیب نمی‌تواند مهر سکوت بر لب زند و چیزی نگوید. این‌جاست که با آزادی‌خواهان هم‌صدا می‌شود و همراه با آنان در فتح تهران تفنگ به‌دست می‌گیرد. می‌توان گفت از میان شاعران مشهور و معروف مشروطیت، ادیب از نخستین کسانی است که از آزادی در مفهوم جدید به‌طور جدّ سخن می‌گوید. البته این بدان معنا نیست که پیش‌از او دیگر مشروطه‌خواهان از آزادی یا وطن در معنای جدید سخن نگفته‌اند.^{۲۵} تلقی قدما از وطن، گاه مفهومی نزدیک به معنی خام ناسیونالیسم بوده، ولی بسیار مبهم و غالباً در برخورد با اقوام بیگانه ظاهر می‌شده‌است.^{۲۶}

معنای جدید وطن به‌عنوان یک واحد جغرافیایی و سیاسی مشخص، که با مفهوم ملیت و حاکمیت سیاسی ملت‌ها ارتباطی نزدیک دارد، در فرهنگ بشری سابقه چندانی ندارد. در ایران در دوره ناصری و جریان نهضت مشروطه‌خواهی و در نتیجه آشنایی با مظاهر فرهنگ غرب، مفهوم جدید وطن، به‌عنوان یک عنصر فرهنگی، به فرهنگ ایران‌زمین راه یافت.^{۲۷}

وطن در مفهوم ایران اسلامی نوعی تلقی است که در جلوه‌های اسلامی و غیراسلامی، ایران را باهم و درکنار هم به‌عنوان یک واقعیت تاریخی به‌نمایش می‌گذارد و متضمن مفهوم خاصی از جهت سیاسی نیز هست. در شعر شاعرانی چون ادیب، بهار و اشرف، با چنین تلقی و مفهومی از وطن روبه‌رو هستیم. اینان، چون عشقی و عارف، در مبارزات ضداستعماری‌شان صرفاً بر عواطف ناسیونالیستی مردم تکیه نمی‌کنند.^{۲۸}

ادیب‌الممالک حتی بعد از انقلاب مشروطه و اعلان آزادی، به فعالیت‌های آزادی‌خواهانه خود ادامه می‌دهد. زمانی که او درگیر مطبوعات و روزنامه‌نگاری است، به‌عنوان فردی آزادی‌خواه و متجدد جلوه می‌کند و در این راستا «طلوع انقلاب را می‌ستاید، از گشایش مجلس استقبال و از اصول قدیمی انتقاد می‌کند. می‌کوشد افکار وطن‌پرستی را در ملت رسوخ دهد و با شور و احساسات از وضع رقت‌بار دهقانان ایران سخن می‌گوید».^{۲۹}

به‌طورکلی ادبیات عصر مشروطه خصلت اجتماعی و سیاسی دارد. اظهار عشق به وطن، آزادی‌خواهی، میل به ترقی و حاکمیت قانون، انتقاد از حکومت و سردمداران آن از وجوه شاخص ادبیات این دوران است.^{۳۰}

گرایش‌های ملی‌گرایانه ادیب پیرامون وطن

– وطن‌خواهی و عشق‌ورزی به آن

ادیب‌الممالک وطنش را مانند جان عزیز می‌دارد و به حال‌وروز آن دل می‌سوزاند. او دائماً از خود می‌پرسد چرا این کشور آباد که زمانی سلم و ایرج بر آن حکم می‌رانده‌اند چنین خراب شده‌است؟ چرا از اوج عزت به ذلت رسیده‌است و مردمش در رنج و سختی به‌سر می‌برند؟ چرا موردتمسخر دیگر ملل واقع شده‌است؟ چه وضعیتی پیش آمده که از همه کشورها عقب افتاده‌است؟
چه شد که ایران آن تختگاه ایرج و سلم

کنون خراب‌تر از ربع سلمی و سلماست؟



چه شد که عزت او شد بدل به ذلت و فقر

چه شد که ملت او مبتلای رنج و عناست؟

چرا شده‌است چنین مورد ملامت و طعن

چه شد که در همه عالم، محل استهزاست؟

چه شد؟ چگونه شد آخر؟ چه وضع پیش آمد

که پس تر از همه امروز ملک و ملت ماست؟

(ادیب، ۱۲۰)

شاعر در ابیات زیر، سخنوران را به سخن گفتن از وطن ترغیب می‌کند و می‌گوید اگر هوس عشق‌بازی داری، با وطن عشق بباز، زیرا معشوقه‌ای شایسته‌تر و دل‌ریاتر از وطن نمی‌یابی.

این معشوق دل‌فریب اکنون با خطر قرین شده، او را دریا ب و از ترقی او سخن ساز کن. به سبب نفاق کاری و فریفتگی هم‌وطنان، کشور از عزت به ذلت تنزل یافته و مردم از جهل و نادانی، از تشخیص مصالح خویش قاصرند.

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| گر هوای سخن بود به سرت | از وطن لااقل سخن گو باز |
| هوس عشق‌بازی ار داری | با وطن هی قمار عشق بباز |
| از وطن نیست دل‌بری بهتر | به وطن دل بده ز روی نیاز |
| شاهد شوخ و دل‌فریب وطن | با رقیب خطر شده دم‌ساز |
| در اصول ترقی‌یات و وطن | شعر برگو گزیده و ممتاز |
| از نفاق و غرور هم‌وطنان | یافت ذلت، وطن پس از اعزاز |
| تا به کی در جهالت و غفلت | نشناسی نشیب خود ز فراز |

(همان، ص ۱۱۲۸)

ادیب با لحنی دل‌سوزانه از وطن حرف می‌زند و می‌گوید حتی فرشتگان نیز در غم مملکت او، که طعمهٔ ددمنشان شده، اشک می‌ریزند:

ای وطن نازنین و قصر کیان قصر کیانی و رفته‌ای ز میان
طعمه‌گرگان شدی و شیر ژیان گریه کنند از غم تو پردگیان
(همان، ص ۵۴۸)

تعبیری که اکثر شاعران برای وطن به‌کار می‌برند، مادر است که در اوج مهربانی و گذشت و فداکاری نسبت به فرزندان قرار دارد و حفظ حرمت او بر آنان واجب است. ادیب می‌گوید این وطن، مادر شماس است که مورد تعدی دشمن قرار گرفته، اگر ذره‌ای ناموس و غیرت دارید، مادر خود را از دست دشمنان رها سازید.

مادر توست این وطن که در طبعش خصم نار تطاول به خاندان تو افکند
هیچت اگر دانش است و غیرت و ناموس مادر خود را به دست دشمن میسند
(همان، ص ۱۶۳)

شاعر افسوس می‌خورد، که چرا کسی یافت نمی‌شود که عاشق حقیقی وطن باشد؟ درد و دریغا که عاشقان وطن را عشق حقیقی، بدل شده به مجازی
(همان، ص ۴۱۶)

ادیب بر این باور است که هیچ انسان عاقلی خانه خویش را به دست بیگانگان نمی‌سپارد، بلکه سر و جان خود را فدا می‌کند تا پای بیگانه را از خانه‌اش ببرد. برای او جای تعجب است که بیگانگان بر کشور تسلط یافته‌اند و هیچ‌کس کاری انجام نمی‌دهد؟

ندهد هیچ مرد فرزانه خانه خود به دست بیگانه
سر خود را بُرد اگر بُرد پای بیگانه را از آن خانه
(همان، ص ۵۳۶)



وطن دوست واقعی کسی است که مانند یعقوب که بر یوسف گم شده‌اش می‌گریست، بر حال زار وطن بگرید و جان خود را فدایش سازد. در این‌جا، شاعر وطن را در جایگاه فرزند قرار داده‌است:

گریه کند زارزار بر وطن خویش همچون یعقوب بهر گمشده فرزند
جان برادر! تو نیز هم‌چو گروگر جان به وطن باز و دل به مهر وطن بند
(همان، ص ۱۶۴)

شاعر در بیت زیر از کسانی که گویا وطن ارثیۀ آباواجدادی آن‌هاست، که آن را به بیگانگان تقدیم کرده‌اند، انتقاد می‌کند:

پیشکش کرده به همسایه وطن مگرش میراث از اجداد است
(همان، ص ۱۲۳)

در ابیات زیر، تشبیه بدیع و گویایی از میهن و بیگانگان ارائه می‌دهد. در نظر او، مملکت چون بدن و اجنبی مایۀ درد و مرض است که به‌هنگام حمله بر بدن، عضو ضعیف‌تر را مورد آسیب خود قرار می‌دهد؛ بنابراین چنین نتیجه می‌گیرد که باید در برابر اجانب خود را مستحکم ساخته، مقاومت کرد.

کشور چو تن است و اجنبی مایۀ درد چون مایۀ درد آمد اندر تن مرد
عضوی که نژند دید و کاهیده و زرد زد ریشه در آن و دردها بار آورد
(همان: ص ۱۰۰۳)

ادیب برخلاف ابیات پیشین، در بیت زیر نگاهی جهان‌وطنی به دنیا دارد و همه عالم را وطن خود و همه افراد بشر را خویشاوندان خویش می‌داند:

مرا عالم، وطن باشد، بشر خویش نخواهم غیر از این بنگاه و بنیاد
جز این افسانه باشد هرچه گویی زمین از خاک و مردم ز آدمی زاد
(همان، ص ۸۱۸ و ۸۱۹)

وطن دوستی، تکلیفی دینی

ادیب‌الممالک در شعرهایش در موارد متعدد به حدیث مشهور «حُبِّ الوطن من الایمان»، که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، اشاره می‌کند. او معتقد است حُبّ و حفظ وطن بر همگان تکلیف دینی است و ادای تکلیف واجب؛ چراکه این احترام به دستورات دین و ترویج شعائر آن بود که باعث شد حضرت محمد (ص) دلیرانه در میدان جنگ حاضر شود؛ امیر مؤمنان، علی (ع)، در خون غلتد و امام حسین (ع) روانه گودال قتلگاه شود.

دوش گفتم به دوستی که بود
راز «حب الوطن من الایمان»
وز برای رواج دین بازار
پی این کار شد علی مقتول
حفظ این آب و خاک بر همه دین
هست دستور سید ثقلین
به غزارفت شاه بدر و حنین
بهر این امر کشته گشت حسین
(همان، ۹۳۱)

ادیب می‌گوید جوان‌مرد وطن پرست، وطنش را چنان عزیز و گرامی می‌دارد و با دل و جان به آن عشق می‌ورزد که طفل شیرخواره‌ای، شیر مادرش را و چنان از روی صداقت و یکدلی وطن را می‌پرستد که بت پرستی بت را، هرکس به واسطه عشق ورزی به وطن به سعادت دست نیافت، در زنجیر ننگ و خواری گرفتار است.

مرد، وطن را چنان عزیز شمرد
مرد، وطن را چنان ز صدق پرستد
با دل و جان که شیرخواره لب را
فاش و هویدا که بت پرست، وثن را
هرکه ز حب الوطن نیافت سعادت
بسته به زنجیر ننگ، گردن و تن را
(همان، ص ۱۴)

در بیت زیر، شاعر خود را به کوه طور تشبیه کرده و نوری که بر او تابیده همان حب الوطن است.



من یکی طورم که از حب الوطن پر نور شد وز شراره غیظ دارد احتراق، ای آفتاب
(همان، ص ۷۷)

فروزندگی آتش حب الوطن به قدری است که می تواند دل مؤمن را چون اسپندی
بر آتش دان بی قرار سازد؛ یعنی مؤمنان برای نجات میهن زودتر پیش قدم می شوند:

این وطن ما منار نور الهی است هم ز نبی خواندم این حدیث و هم از زند
آتش حب الوطن چو شعله فروزد از دل مؤمن کند به مجمره اسپند
(همان، ص ۱۶۴)

مبارزه در راه حفظ دین و وطن

ادیب که یک ناسیونالیست مسلمان است، اعتقاد دارد حفاظت از دین و وطن بر
همگان فرض است و در یک ردیف قرار دارد. او لزوم حفظ دین و وطن را برای
مرد حق چون واجب بودن طهارت برای ادای نماز پنداشته است:

دانی که حفظ دین و وطن بهر مرد حق فرض است آن چنان که طهارت صلات را
(ادیب، ص ۲۲)

در مذهب ادیب الممالک، جنگ ننگ است مگر آن که در پاس داری از دین و
میهن صورت گیرد و اگر کسی درد دین و میهن ندارد، بهتر است به صلح کل
بگردد؛ صلحی که معتقدان به آن با دوست و دشمن در آشتی به سر می برند.^{۳۱}

جنگ، ننگ است در شریعت من جز پی پاس دین و حفظ وطن
درد دین و وطن چو نیست تو را صلح کل شو، بدون چون و چرا
(ادیب، ص ۶۲۲)

- انتقاد از ایرانیان در حمایت از وطن

ادیب اشعاری را خطاب به ایرانیان سروده و آنها را به سبب ویرانی کشور مورد
بازخواست قرار داده است. شاعر می پرسد: ای ایرانیان که ادعای شرف می کنید، چگونه

به این راحتی مملکت خود را از کف دادید؟ این همه حرف و هیاهو برای نجات وطن چه شد؟ او به حال کسانی که به جهت نفع شخصی خود، کشور را به باد دادند افسوس می خورد.

آخر ای ایرانیان! ای مردمان با شرف!

از چه رو دادید این سان ملک ایران را ز کف؟

گر نمی خواندید ایران را همی مام وطن؟

ای وطن خواهان چه شد آن حرف های نشر و لف

خود نداستیم رندانه چه بود این قیل و قال

در کجا شد آن میتینگ و های وهوی و کف و دف

أف بر آن نااهل مردم کز برای نفع خویش

ملک را کردند ویران، عمر ملت را تلف

(همان، ص ۷۸۷ و ۸۷۷)

زمانی که قفقاز از ایران جدا شد و به دست روس ها افتاد، دیگر نام و ناموس هم از ایرانیان رخت برپست و از آن روز به بعد شایسته است که پهلوانان، لباس زنان را بپوشند و بی غیرتی خود را آشکار سازند؛ چراکه مردم سرسپرده به بیگانه، مرده ای بیش نیستند.

زمانی که قفقاز را روس برد

از آن روز گردان و شیراوژنیان

از آن روز ایرانیان مرده اند

(همان، ص ۱۸۳)

مسئولین مملکت و ویرانی وطن

ادیب الممالک از دست وکلا، وزرا و قاضیان زمان خود شاکی است و آن ها را به بی کیاستی و بی سیاستی محکوم می کند. او می گوید مملکت از سوء تدبیر قاضیان ویرانه شد، هم چون شهر سدوم^{۳۲} که به فرمان خداوند نابود گردید.



کاین مملکت ز سوء تدبیر قاضیان ویرانه شد چو شهر سدوم از قضای «کن»
 دانی به کارها ز چه رو نیست رنگ‌وبوی کز بهر کار نیست یکی مرد کارکن
 مستور گشته شمس کیاست از این بلاد مهجور مانده نور سیاست از این مدن
 (ادیب، ص ۹۲۷)

در زیر، بر وکلای مردم نهیب می‌زند که چرا زیباروی وطن را به سبب جهل و
 پیروی از هواوهوس خویش به دشمن سپرده‌اند، وطنی که این همه شهید داده‌است:
 ای وکلا تا به کی دهید به دشمن از ره جهل و هوس، عروس وطن را
 خون شهیدان درین دوساله به ایران کرد ز خارار میان، عقیق یمن را
 (ادیب، ص ۹۲۷)

او وزیران را عده‌ای اوباش و افراد پست می‌داند که مملکت را سرمایه تجارت
 و درآمد خود قرار داده‌اند:
 تا در میان اوباش تقسیم شد وزارت کردند مملکت را سرمایه تجارت
 (همان، ص ۱۲۶)

اشعاری خطاب به حاکمان

ادیب در اشعار بسیاری حاکمان را انذار می‌دهد که خداوند حامی و منتقم مردم
 ستمدیده است و سرانجام حق آن‌ها را می‌گیرد و این حاکمان ظالم به‌زودی
 سزای اعمال خود را خواهند دید:

از این شراره که افروختی به خرمن خلق بسی نمانده که از خانه‌ات برآید دود
 خدای دادگر ارچند دیر گیرستی سزای مردم بی‌دادگر ببخشد زود
 (ادیب، ص ۱۶۹)

در بیت زیر، آنان را از تعدی، ملامت و آزار خلق بر حذر می‌دارد.

مکن ملامت و آزار بندگان خدای که باغبان نه برای تو این درخت بکشت
(همان، ص ۷۵۸)

از شرایطی که برای ایرانیان پیش آمده بود همه خسته شده بودند و حتی دل
سنگ سخت هم به حال آنها می سوخت:

رئوس دولت، شیوخ ملت به بازی ایران خراب گردید

درین حوادث بر این مصیبت درون خارا کباب گردید
(همان، ۱۷۳)

ادیب‌الممالک فراهانی که شاعر پردل و جرئتی است، در اشعاری احمدشاه را
اندرز می‌دهد که رفتاری درست با مردم داشته باشد تا دچار گزند و تزلزل نگردد
و از وضعیتی که برای پدرش پیش آمده درس عبرت بگیرد:

شاهها پدرت ز کار بد یافت گزند بشناس تو آن کار و به مردم مپسند
مردم همه با پند پدر کار کنند غیر از تو که از کار پدر گیری پند
(ادیب، ص ۱۰۰۰)

در جایی دیگر، او را به دادورزی سفارش می‌کند تا از این نظر شهره‌ عام و خاص شود.
چنان بکوش در آیین داد تا گویند به روزگار تو خلق جهان ز پیر و جوان
به دور احمد، نوشیروان همی نازد چنان‌که احمد مرسل به دور نوشروان
(همان، ص ۹۳۶)

اما شاعر زمانی که به کلی از بهبود اوضاع کشور ناامید می‌شود، به پادشاهان کهن
ایران زمین متوسل می‌شود و از آنها یاری می‌طلبد:

ز راه کرم ای نسیم سحرگه سوی پارسا گرد بگذر از این ره
به سیروس از ما بگو کای شهنشه چرا گشتی از حال این ملک غافل



که گشته چنین خراب و تبه فتاده زغم رعیت شه به حال پریش و به روز سیه
ز برای خدا، ز طریق وفا، بنگر سوی ما

که جهان به ما شده چون قفس، به گلو رسیده همی نفس

(همان، ص ۵۴۱)

نتیجه‌گیری

ادیب‌الممالک با افکار و اشعار میهن‌پرستانه خود در بیداری مردم عصر مشروطه سهم به‌سزایی داشته‌است. او در سروده‌های خویش دیگران را نیز به سخن‌سرایی دربارهٔ وطن و عشق‌ورزی به میهن فرامی‌خواند. وطن در نظر او چون مادر عزیز است و حفظ حرمتش واجب و اینک که مام وطن در دست بیگانگان اسیر است، بر ایرانیان غیرتمند و باایمان فرض است که برای آزادی آن از هیچ کوشی فروگذار نکنند؛ چراکه وطن‌خواهی و دوست‌داری میهن‌تکلیفی دینی است و در این مسیر چنان‌چه لازم باشد باید به مبارزه و جنگ نیز برخاست. شاعر با دیدن وضع آشفتهٔ میهن، گاه ایرانیان را مقصر دانسته و بر آنان نهیب می‌زند، گاه از بی‌کیاستی و بی‌سیاستی مسئولین مملکت انتقاد می‌کند و زمانی به انذار حاکمان و حتی اندرز دادن به آن‌ها می‌پردازد و هنگامی که به‌کلی از همهٔ اینان ناامید می‌شود، به کوروش، پادشاه بزرگ ایران‌زمین، متوسل می‌شود و از او استمداد می‌جوید.



پی نوشت ها

- ۱- آرین پور، یحیی: *از صبا تا نیما*، ص ۱۳۷.
- ۲- موسوی گرمارودی، سید علی: *زندگی و شعر ادیب الممالک فراهانی*، ج ۱، ص ۴۲.
- ۳- برقی، سید محمدباقر: *سخنوران نامی معاصر ایران*، ج ۱، ص ۷۶.
- ۴- سعادت، اسماعیل: *دانشنامه زبان و ادب پارسی*، ص ۳۳۸.
- ۵- احمدی، احمد و حسین رزمجو: *سیرسخن*، ۲۳۶.
- ۶- همان.
- ۷- سعادت، اسماعیل: همان، ص ۷.
- ۸- آژند، یعقوب: *ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، ص ۳۴۱.
- ۹- موسوی گرمارودی، سید علی: همان، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۶.
- ۱۰- صفا، ذبیح الله: *گنج سخن*، ج ۳، ص ۲۴۹.
- ۱۱- سعادت، اسماعیل: همان، ج ۱، ص ۳۴۰.
- ۱۲- صفا، ذبیح الله: همان، ج ۳، ص ۲۴۹.
- ۱۳- یوسفی، غلامحسین: *چشمه روشن*، ص ۳۴۹.
- ۱۴- موسوی گرمارودی، سید علی: همان، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲.
- ۱۵- یوسفی، غلامحسین: همان، ص ۳۵۱، ۳۵۶ و نیز رک به آرین پور، ص ۱۳۹.
- ۱۶- آرین پور، یحیی: همان، ص ۴۳۴.
- ۱۷- زرقانی، سید مهدی: *چشم انداز شعر معاصر ایران*، ص ۸۶.
- ۱۸- موسوی گرمارودی، سید علی: همان، ج ۱، ص ۳۳۹.
- ۱۹- حقیقت، عبدالرفیع (رفیع): *فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز*، ص ۶۵ و ۶۶.
- ۲۰- میرانی، ابراهیم: *ناسیونالیسم و جنبش مشروطیت ایران*، ج ۱، ص ۱۷۷ و ۷۸.
- ۲۱- موسوی گرمارودی، سید علی: همان، ج ۱، ص ۵.
- ۲۲- همان، ص ۱۷۹.
- ۲۳- آجودانی، ماشاء الله: *یا مرگ یا تجدد*، ص ۱۱۷.
- ۲۴- همان، ص ۱۱۸.



- ۲۵- همان، ۲۳۹.
- ۲۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا: *ادوار شعر فارسی از مشرطیت تا سلطنت*، ص ۱۰۴.
- ۲۷- آجودانی، ماشاءالله: همان، ص ۲۱۰.
- ۲۸- همان، ۲۳۸.
- ۲۹- آرین پور، یحیی: همان، ص ۱۳۹.
- ۳۰- سپانلو، محمدعلی: *نویسندگان پیش رو ایران*، ص ۱۲.
- ۳۱- برای آشنایی با این اصطلاح ر.ک به دهخدا، ج ۹، ص ۱۳۲.
- ۳۲- سدوم: شعر قدیمی فلسطین، در ساحل بحرالْمِیت (بحر لوط) که با شهر گومور بر اثر زلزله و صاعقه به قعر دریا فرورفت. مردم این شهر به فساد معروف بودند (معین، ۱۲۷۱، ذیل واژه).



منابع

- آجودانی، ماشاءالله: *یا مرگ یا تجدد*، (دفتری در شعر و ادب مشروطه)، چ ۴، تهران: اختران، ۱۳۸۷.
- آرزین پور، یحیی: *از صبا تا نیما*، ج ۲، چ ۵، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی + فرانکلین، ۱۳۵۷.
- آزند، یعقوب: *ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- احمدی، احمد و حسین رزمجو: *سیر سخن*، مشهد: باستان، ۱۳۴۵.
- برقی، سید محمدباقر: *سخنوران نامی معاصر ایران*، ج ۱ و ۴، قم: خرم، ۱۳۷۳.
- حقیقت، عبدالرفیع (رفیع): *فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز*، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۸.
- ۲۵ - دهخدا، علی‌اکبر: *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، ج ۹، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- زرقانی، سید مهدی: *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*، تهران: ثالث با همکاری انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۳.
- سپانلو، محمدعلی: *نویسندگان پیشرو ایران*، تهران: نگاه، ۱۳۸۱.
- سعادت، اسماعیل: *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا: *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران: سخن، ۱۳۸۰.
- صفا، ذبیح‌الله: *گنج سخن*، ج ۳، تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
- معین، محمد: *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- میرانی، ابراهیم: *ناسیونالیسم و جنبش مشروطیت ایران*، (بی‌جا): آرمان‌خواه، ۱۳۵۸.



- موسوی گرمارودی، سید علی: *زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی*، ج ۱ و ۲، تهران: قدیانی، ۱۳۸۴.
- یوسفی، غلامحسین: *چشمه روشن*، تهران: علمی، ۱۳۶۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی